

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جميع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد برای این که انسجام بحث حفظ بشود از این کتاب فوائد مرحوم نائینی، تقریرات مرحوم نائینی از این چاپ جدید جلد چهارم از اول بحث تعارض یا تعادل و ترجیح وارد می شویم که به اصطلاح دیگر بحث منسجم بشود. ایشان خاتمه به عنوان تعادل و ترجیح نوشتند، بعد هم فرمودند و الاولی تبديل العنوان بالتعارض فإن التعادل و الترجیح من الاوصاف و الحالات اللاحقة للدلیلین متعارضین. من عرض کردم در عده ای از عبارات اصولیین و منهم خود مرحوم شیخ انصاری در این رسائلی که نوشته، عرض کردم ایشان چهار تا رساله دارند، رساله چهارمشان تعادل و ترجیح است، حالا بعضی ها تعادل و ترجیح نوشتند و بعضی ها هم تعادل و ترجیح گفتند چون تعادل یعنی تساوی دو دلیل، دو دلیل به لحاظ مرجحات مساوی باشند، عدل همدیگر باشند، مثل هم باشند و این یک حالت است اما ترجیح حالات مختلف است، ترجیح به شهرت هست، به صفات راوی است و إلى آخره لکن اشکال شده که آنی که مختلف است مرجحات است، ترجیح دائما یکی است لذا یک بحثی است که آیا تعادل و ترجیح بنویسند یا تعادل و ترجیح مثلا یا تعادل و ترجیح مثلا، عده ای هم معتقدند که عنوان را عوض بکنیم به عنوان تعارض یا تعارض الادلة، به خاطر این که اولاً باید بحث تعارض خودش محقق بشود، بحث بشود، بررسی بشود و بعد بیاییم به صفت تعادل و ترجیح برسیم لذا هم عده ای عنوان بحث را بحث تعارض قرار دادند، بعضی ها هم عنوان بحث را تعارض ادله قرار دادند و بعضی ها هم عنوان بحث را تعادل حجج و امارات و إلى آخره، توضیح این مطلب اجمالاً این است که در کتب اصول قدیم در میان اهل سنت از همان قرن تقریباً می شود گفت چهار که دیگر کتابهای اصولی شکل رسمی به خودش گرفته، چون از اوائل قرن سه و اواخر قرن دوم مثل رساله شافعی خیلی شکل رسمی اصولی به خودش نگرفته، صد سال به بعد مثلاً یا بیشتر مخصوصاً در کتب معتزله دیگر یواش یواش شکل چون اخیراً هم کتاب ابوالحسنین بصری را من دیدم چاپ کردند دیگر رسماً شکل اصولی به خودش گرفته، در این کتب اینها بعدها با تطور و تکاملی که پیدا کرد عمده بحث اصول را در دو بحث قرار دادند،

یک بحث راجع به مصادر تشریع که به آن هم حجت گفته می شود مثل حجت کتاب، حجت سنت، حجت اجماع و عرض کردیم این مصادر تشریع را خودش را یک بحث مستقلی قرار دادند و مشهور بین علمای اهل سنت هم چهار تا شده، کتاب و سنت و اجماع و عقل یا قیاس حالا فرض کنید و عرض کردیم که بعدها علمای ظاهری که در قرن سوم شروع می شود فقط کتاب و سنت، عقل و اجماع را هم ساقط کردند، فقط اجماع صحابه را به لحاظ کاشفیت از قول رسول الله قبول کردند و إلا اجماع را هم ساقط کردند و عرض کردیم یک فرقه شاذی، الان هم شنیدم گاهی پیدا می شوند، فقط قرآن، سنت هم قبول نکردند، این دیگر خیلی شاذ است و در مقابل این مشهور عده ای دیگر استصحاب در شبهات حکمیه را اضافه کردند، سد ذرائع و مسئله استحسان، آراء اجماع اهل المدینه، عرض کردم من یک وقتی حساب کردم الان هم حسابش دقیقاً در ذهنم نیست حدود بیست تاست مجموعه ما قیل، شورا، حتی خود شورا که اگر در مسئله ای مثلاً جمع شدند بزرگان و مشورت کردند و نتیجه اکثریت این شد که این حکم مثلاً، حتی حکم الهی برداشته بشود این شورا حجت دارد، فرض کنید مثلاً در زمان ما چون فرض کنید قربانی درست به هر حال با تمام زحمات مصرف نمی شود آن اصلاً حکم قربانی را برداریم، در زمان ما بگوییم اصلاً قربانی نیست چون درست مصرف نمی شود، قربانی را در ایام حج اصلاً کلاً برداریم، این را هم داریم، این رای شورا را هم داریم یعنی این فکر نشود که مسئله شورا تازگی مطرح شده، البته در کتب مشهور من ندیدم، در احکام آمدم دیدم، ایشان در آن جا یک بحثی دارد درباره شورا و مصدر بودن شورا برای تشریع.

علی ای حال کیف ما کان مجموع اینها را من خدمتان عرض کردم که حدود بیست تا من دیدم که الان هم دقیقاً در ذهنم نیست و این یک بحث اصولی است.

یک بحث دیگر اصول هم مسئله طرق و امارات و اصول عملیه بود، آن مصادر تشریع بود و این طرق وصول به مصادر تشریع که اصطلاحاً به آن حجج و امارات و اصول عملیه می گویند. کلاً این دو تا بود. آن وقت طبیعتاً مثلاً اگر سنت پیغمبر تعارض با کتاب پیدا کرد، اجماع تعارض با یک اجماع دیگر پیدا کرد، اجماع تعارض با روایات پیدا کرد، یک نوع تصویر تعارض و اختلاف را مابین مصادر تشریع فرض شده، حالا آن جوابش چیست نسخ است یا تخصیص است آنها بحث دیگری است.

یک بحث دیگر هم که بیشتر مطرح شد بین خود حجج و امارات و اصول عملیه است، اگر یاد آقایان باشد در آخر استصحاب مرحوم شیخ یک فصلی داشت تعارض استصحابین، عرض کردیم تعارض استصحابین بالخصوص نیست، این اصلاً تعارض اصول است، کل اصول با همدیگر تعارض پیدا نکنند یعنی در کلیه اباحت اصول در استصحاب مثلاً قاعده استصحاب با قاعده فراغ، با قاعده تجاوز، با قاعده سوق مسلم و الی آخره، با این ها تعارض پیدا می کند پس هم در اصول تعارض پیدا می شود و هم در امارات و حجج لکن این بحثی را که در آخر کتاب آوردند این بحث در خصوص تعارض در امارات و حجج است، این راجع به این.

مرحوم نائینی در این جا پیشنهاد می کنند عنوان بحث را تعارض بگذاریم که عام باشد، مطلب ایشان راست است اما اگر در واقع بخواهیم نگاه بکنیم آنچه که ایشان فعلاً در این جا آوردند عبارت است از تعارض حجج و امارات، اصول عملیه را سابقاً متعرض شدند، ایشان مفصل متعرض اصول عملیه شدند، به حسب این چایی که الان دست من هست عنوان بحث را عده ای همین تعارض استصحابین گرفتند اما عرض شد که این اختصاص به تعارض استصحابین ندارد. البته ایشان تعارض استصحابین را در صفحه ۶۸۱ آوردند اما قبلش استصحاب با ید و امارات دیگر و اصول دیگر و قواعد دیگر را هم قبلش آوردند پس بنابراین مرحوم نائینی اعتقادشان این است که عنوان تعارض بگذاریم لکن عرض کردیم اگر ما باشیم، بعضی ها هم نوشتند تعارض الادله، بعضی ها هم نوشتند تعارض الحجج و الامارات، اینی که الان ما می خواهیم بخوانیم تعارض الحجج و الامارات است، نه تعارض مصادر تشریع است، نه تعارض اصول عملیه، نه اصول و قواعد فقهیه، نه هیچ کدام از آن ها نیست، این ها تعارض ادله و حجج معتبره شرعی است یا عقلی یا عقلانی، حالا هر کدام هر نحوه ای از حجج هست، این را البته ایشان مرحوم آقای نائینی طبق بحث خودشان خاتمه قرار دادند، خاتمه فی التعادل و الترجیح، عرض کردیم در رساله شیخ انصاری خاتمه نبوده، چهار تا رساله مستقلاً بوده، رساله حجیه المظنه که قطع را هم در حجیه المظنه آورده، قطع در آن هست اما در حجیه المظنه، رساله البرائه و الاشتغال، رساله الاستصحابیه یا رساله فی الاستصحاب، رساله فی التعادل و الترجیح، عرض کردم نسخه اصلی ای که من دارم نسخه اصلی ای است که مرحوم آقای آشتیانی از خط خود شیخ است، هجده سال قبل از وفات شیخ در نجف به خط خودشان نوشتند همین چهار تا رساله است، این ترتیبی که الان در رسائل هست نیست، به آن ترتیب است

و عرض شد که یعنی سابقا هم اشاره کردیم، در این بحث عرض نشد. عده ای از علمای اصول بحث تعادل را خاتمه اصول قرار دادند. ما در مباحث تنظیم اباحت اصول این بحث را انجام دادیم چه چیزی مقدمه بشود، چه چیزی مقاصد اصول بشود، چه چیزی خاتمه بشود، آقای خوئی این جا اشکال کردند که نباید این بحث را خاتمه قرار داد، این خودش جز مباحث اصول است، در ذهن من هست که در کفایه هم مقصد است، مقصد هشتم این است، خاتمه را در اجتهاد و تقلید قرار داده اما اینجا مرحوم نائینی در این نوشته ای که از مقرر ایشان هست خاتمه فی التعادل و الترجیح و آقای خوئی اشکال کردند و اشکال ایشان هم بجاست یعنی انصافا بحث تعارض حتی این شبهه هست که ما اصلا تعارض را در کلیه اباحت بیاوریم مثلا اجماع که می آوریم تعارض اجماعین، مثلا تعقل دارد یا ندارد؟ الان اگر داریم چکارش باید بکنیم؟ فرض کنید مثلا لغوی، حجیت قول لغوی، تعارض حجیت قول لغوین مثلا که آنجا خیلی زیاد دارد، مصداقش بارز است، اگر ما بنا شد حجج و امارات معتبره عقلیه و عقلائی و شرعیه را قرار بدهیم طبیعتا تعارض در آنها معنا دارد و خصوصا عجیب این است که بعد خود نائینی می فرماید و علی کل حال لا اشکال فی أن البحث من اهم مباحث الاصول، این هم خیلی تعجب است، اگر من اهم مباحث الاصول است چرا خاتمه قرارش دادید؟ مناسب با عنوان نیست، همان طور که در کفایه، عرض کردیم در کفایه یک مقدمه قرار داده که سیزده تا مطلب است که عمده اش به وضع بر می گردد، مقدمه اول و دومش کنار، مقدمه اولش کنار، قاعدتا به وضع و مباحث لغوی بر می گردد، مشترک و استعمال مشتق و این جور چیزها و هشت تا مقصد است که مقصد هشتمش تعارض است و خاتمه است که در اجتهاد و تقلید است و انصافا عرض کردم آقای خوئی اشکال می کنند، خود نائینی هم حالا می فرمایند من اهم المباحث و لیست المسئلة من المسائل الفقهية و لا من المبادی، توضیحات اینها سابقا گذشت، در فقهی بودنش لأنها تقع کبری القیاس الاستنباط، بل علیها یدور رخی الاستنباط فی معظم المسائل و قد تقدم: أن ضابط المسألة الأصولية وقوعها فی کبری قیاس الاستنباط، فلا ینبغی التأمل فی کون المسألة من المسائل الأصولية، عرض کنم این مطلب خیلی تعجب است که ایشان این قدر تاکید دارند و معذک به عنوان خاتمه قرار دادند، شاید سبق قلم شده و إلا از شان ایشان بعید است که این طور بفرمایند.

.....

علی ای حال کیف ما کان و بنده سراپا تقصیر کرارا عرض کردم مثلا این جا دارد که ضابط مسئله اصولیه وقوعها فی کبری قیاس الاستنباط، این را دارند و عرض کردیم آقای خوئی هم در همین تقریراتشان زیاد از این تعبیر را در باب ضابط مسئله اصولیه نقل فرمودند. عرض کردیم مرحوم آقای نائینی یک ضابطه ای برای مسئله اصولی و قاعده فقهی که فرق این دو تا چیست، عرض کردیم کلمه قاعده فقهی به این اصطلاح تا آنجا که ما می دانیم رسماً از زمان مرحوم شهید اول وارد شده در این کتاب القواعد و الفوائد، البته مرحوم علامه قواعد دارد که گفته شده جزء بهترین کتابهای فقهی ایشان است لکن مراد ایشان از قواعد همان مسائل کلی خود فقه است نه قواعد اصطلاحی ما، نه قواعد فقهی. آن وقت نتیجه اش یعنی این جور شد که بیایند بگویند فرق بین قاعده فقهی و مسئله اصولی را روشن بکنند. عرض کردم خوب دقت بکنید آن سیر تاریخی که ما در مسائل معارف دینی داریم هیچ وقت فراموشتان نشود، عرض کردیم از زمان صحابه خصوصا از زمان دومی که موضوعات زیادی بر اثر فتوحات اسلامی پیش آمد موضوعات زیادی در مقابل علما قرار گرفت، البته مخصوصاً در زمان دومی یک مقدار زیادی از این موضوعات را خود خلیفه به عنوان این که فقیه است و حاکم است و چنین است خود او حل و فصل می کرد، فتوا می داد و با فتوای خودش حل و فصل می کرد اما بعد ها که یواش یواش جدا شدند و خود آنها که اصطلاح امیرالمومنین و حاکم برای خودشان گذاشتند دیگر در مسائل فقهی ورود نمی کردند تدریجاً این مسائل به عرصه فقها آمد، به حوزه های عملیه به اصطلاح آمد، آمد علما و فقها و لذا عرض شد بعد از رحلت رسول اکرم صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده المعصومین، بعد از آن دو تا از معارف اسلامی خیلی سریع رشد کرد، رشدش خیلی سریع بود، یکی فقه بود و یکی تفسیر بود، فقه به عنوان این که سنت و حقایق سنت را روشن بکند، تفسیر هم به عنوان کتاب الله که وصیت رسول الله بود، هم خود اهل بیت در درجه اول خود امیرالمومنین، اصلاً مبدع این تفکر که ما سنن رسول الله را جمع بکنیم کرارا عرض کردیم امیرالمومنین سلام الله علیه که سنن رسول الله را جمع بکند و این را این طور که شواهد نشان می دهد باید حدود سال های هفده، هجده، بیست قمری باشد و عرض کردیم از وقتی که به فکر رسمی افتادند که اینها را جمع بکنند سال صد است که خودشان نوشتند عمر ابن عبدالعزیز نامه ای نوشت که سنن رسول الله جمع بشود و عرض شد که آن مواد اولیه ای که سنن رسول الله را جمع کردند چه بودند، چون این بحثها را ما سابقاً کرارا

.....

گفتیم این در ذهن آقایان همیشه این بحث باید ظهور و تجلی داشته باشد. آن وقت در همین زمان یواش یواش مباحث فقهی و استدلالهای فقهی ولو به صورت ارتکازی و به صورت مسلم مطرح شد، از همین زمانه، از همین زمان بعد از صحابه است که آمد. آن وقت شکل های مختلفی گرفت، طبعاً با گذشت زمان اینها شکل روشن تری گرفتند مثلاً در قرن اول رای می گفتند، در قرن دوم قیاس گفتند، قیاس را منضبط کردند به خلاف رای، مثلاً در اوائل نصفه اول قرن اول کلمه ما رآه المسلمون حسن گفتند، بعد شد استحسان و برای استحسان هم ضوابطی گذاشتند و الی آخره که من نمی خواهم وارد این بحث بشوم. آن وقت اینها تدریجاً با این معضل که روبرو شدند مخصوصاً که دیگر دستگاه خلافت از جنبه های علمی فارغ شد و خالی شد این دور فقها پیش آمد، در این مرحله سعی شد که آن مدارک و آن دلیل هم ولو به نحو اجمالی گفته بشود، مثلاً خبر می گفتند، سابقاً عرض شد، همین پربروز عرض کردم، خبر را در قرن اول و دوم اهل سنت با نظر به حاکی و فقاہت او نگاه می کردند، در قرن اول و دوم به لحاظ حکایت و روایت و سند که چه کسی گفت و چه کسی نگفت نگاه نمی کردند، فرض کنید مثلاً امام باقر قصه آن مرد را با آن انصاری نقل کردند، پیغمبر گفت لا ضرر و لا ضرار، این را از امام باقر می آوردند چون امام من ائمة اهل البيت و من اجله ائمة اهل البيت، این را می آوردند اما در قرن سوم که آمدند بحث روایت و حکایت و آن بحث طرق اثبات را مطرح کردند در کتبشان چون این روایت قصه امام باقر را در مصادر نسبتاً متعددی آوردند، ولو با قطع نظر از سند، مصادر متعدد لکن من در مصادر اهل سنت که در بحث لا ضرر متعرض شدند تا آنجایی که من دیدم، تا آن حدی که علم من است در مصادر متعدد که من دیدم در هیچ کدام از آن ها کلمه لا ضرر نیامده، در مصادر ما آمده که امام فرمود لا ضرر، پیغمبر فرمود إنک رجلٌ مضار، اما در عبارت آنها نیامده. اینها وقتی که در اینجا آمدند چکار کردند؟ گفتند الخبر مرسلٌ بأن الامام الباقر لم یدرک رسول الله، از این جا شروع شد یعنی از قرن سوم این بود و إلا از اول می گفتند فقیهٌ مثلاً، امامٌ من ائمة اهل البيت، از رسول الله مطلبی نقل می کند قابل قبول است، این دو دیدگاه را با همدیگر خیلی مواظب باشید.

آن وقت در همین راستا مثلاً فقیه توسل می کرد یواش یواش به قاعده ای به نام اعانه علی الاثم پیدا شد مثلاً این ها روایت داشتند حالا با قطع نظر از سند و بررسی های سندی و تاریخی و فقهی و فتوائی آن روایت که إن الذی حرم شربها حرم ثمنها، خیلی خوب ثمن خمر

.....

حرام، خرید و فروش خمر حرام اما من می آیم انگور را می فروشم به یک شخصی که شراب درست می کند، این چه؟ انگور می فروشم، الان شراب نمی فروشم، این جا آمدند قاعده اعانه بر اثم را درست کردند، گفتند شما اعانه بر اثم می کنید، و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان، این هم حرام است، اگر حرام است باطل است و مالک پولش هم نمی شود، روشن شد؟ آن وقت تدریجا بعدها یواش یواش این جا آمدند که مثلاً اگر شما می خواهید یک کاری انجام بدهید مثلاً در روایت آمد که لعن رسول الله فی الخمر عشر، غارسها، کسی که الان درخت انگور عادتاً قلمه انگور می کند تا سه چهار سال طول می کشد این بار بدهد، تا انگور برسد، خب این را از باب مسئله مقدمه حرام هم وارد شدند غیر از روایت مقدمه حرام، این مقدمه حرام در انگور بود، فرض کنید نستجیر بالله در دزدی نیامده، نستجیر بالله در زنا نیامده مثلاً من باب مثال می خواهم بگویم. عده ای آمدند قیاس کردند گفتند همچنان که در انگور هست آنها هم مقدمات حرام حرام است، فرق نمی کند، غارسها مقدمه بعیده هم هست، عده ای هم آمدند گفتند اصلاً به حکم عقل مقدمه حرام، حرام است. ببینید دقت بکنید دو تا مطلب هی پیدا شد، یکی اعانه بر اثم که آیه مبارکه بود، یکی مقدمه حرام که روایت هم داشت، حالا با قطع نظر که روایت صحیح است یا نه، روایت هم داشت، البته روایت لعن رسول الله در خمر در پیش اهل سنت بیش از ماست، پیش ما خیلی زیاد نیست، پیش اهل سنت بیشتر است. علی ای حال بعد که آمد اصول تدوین شد ببینید این سیر تاریخی آن اعانه بر اثم جز مسائل اصولی نشد، قاعده فقهی شد، مقدمه حرام شد مسئله اصولی، روح هر دو مسئله هم یکی بود، روحش یکی بود، اگر انسان مقدمات فعل حرام را برای فعل خودش انجام بدهد این مقدمه حرام است، اگر مقدمات فعل حرام را برای این که حرام از دیگری صادر بشود اسمش اعانه بر اثم است، فقط آن در حرام فرقی این است حرام که از خودش صادر بشود یکی، حرامی که از دیگری صادر بشود یکی، دو تا شد، یکی شد مسئله اعانه بر اثم و یکی هم مسئله. آن وقت تدریجا این بحث پیش آمد که فرق بین این ها چیست، دیگر الان فکر می کنم روشن شد، چون مرحوم نائینی در این جا فرمودند، این عبارتی که مرحوم آقای کاظمی از ایشان نقل کرده کبری قیاس الاستنباط و آقای خوئی هم تقریباً شبیه همین عبارت را آورده، عرض کردم مرحوم آقای بجنوردی قدس الله سرّه به نظرم در منتهی هم آوردند، غیر از این که من کرارا از خود ایشان شنیدم رضوان الله تعالی علیه حشره الله مع النبیین و الائمه المعصومین، از تعبیر نائینی این بود،

.....

ما به مناسبت مباحث قاعده فقهی فرق بین قاعده فقهی و اصولی را از بعضی از کتب معاصر اهل سنت یعنی از اباضیه خوارج نقل کردیم، آن ده یازده فرق گذاشتند، یک فرق هم به ذهن خود ما رسید حالا نمی خواهیم، الان من چون اینجا کلام مرحوم نائینی است و من از آقای بجنوردی کامل ترش را شنیدم، ایشان این طور می فرماید، اولاً مسئله فقهی عبارت از مسئله ای است که موضوع آن یکی از عناوین باشد و محمول آن یکی از احکام فقهی باشد، یک عنوان کلی مثلاً الخمر حرام، این مسئله فقهی است، این دیگر فرقی با اصول و قاعده فقهی روشن است اما قاعده فقهی با مسئله اصولی فرق این دو تا را عرض کردم مرحوم آقای بجنوردی از قول مرحوم نائینی این طور نقل می فرمودند کل مسئله تقع نتیجتاً کبری قیاس استنباط الحكم الشرعی الفرعی الکلی، این اصولی است، حالا می گویم چون ایشان نوشته تقع کبری لقیاس الاستنباط، این تعبیر را که مرحوم آقای بجنوردی می فرمودند به نظر من از این بهتر است، این تعبیر شیرین تر است و روشن تر است، کل مسئله تقع نتیجتاً کبری قیاس استنباط الحكم الشرعی الفرعی الکلی، در مقابل حکم اصولی مثل اصول عقائد نه، الحكم الشرعی الفرعی که متعلق به عمل باشد الکلی، مثلاً کلیتاً بگویند مقدمه حرام، حرام است، خبر واحد مثلاً حجت است.

و کل مسئله تقع نتیجتاً قیاس کبری استنباط الحكم الشرعی الفرعی الجزئی، اسم این قاعده فقهی است، پس فرق بین قاعده فقهی و مسئله اصولی طبق این تعبیری که من الان از مرحوم نائینی عرض کردم فقط در آن کلی و جزئی بودنش است، مثلاً آنجا می گوید مقدمه حرام واجب است، خبر واحد حجت است، این جا می گوید ببینید من ملک شیئاً ملک الاقرار به، می گوید اگر کسی مالک بود اقرارش هم معتبر است، من مالک این عبا هستم می گویم عبا پاک است، می گویند ترتیب اثر، ببینید چون مالک عباس است گفت پاک است پس عبا پاک است، این عبا پاک است یک مطلب است، الخبر حجة مطلب دیگری است و لذا معیار در قاعده فقهی در پیش ایشان این است که در این قیاس ما بخواهیم به یک حکم شرعی فرعی جزئی برسیم، این قاعده فقهی می شود، یکی می شود قاعده اصولی و مسئله اصولی و یکی هم می شود قاعده فقهی، چون این تعبیر در کتاب آقای خوئی هم کراراً آمده و به این صورت نبود من این را هم کراراً بیان کردم که آقایانی که سابقاً نشاندند این تعبیر، من به نظرم شاید حالا مرحوم آقای نائینی در دوره اخیرشان یا دوره وسطشان

این تعبیر را کردند، به هر حال چون من این تعبیر را شنیدم و فکر می کنم این تعبیر خیلی منسجم تر و روشن تر باشد، به هر حال انصاف قصه این است که این بحثی را که ایشان دارند تعارض امارات و حجج است، تعارض ادله است، مطلق تعارض نیست، مطلق تعارض را ما می توانیم فرض بکنیم در جاهای مختلف.

و اما این که ایشان فرمودند از اهم مسائل اصولی است این مطلبی که ایشان فرمودند کاملاً صحیح است، حالا می خواهد عنوان تعارض باشد یا نباشد، بنده سراپا تقصیر توضیحا عرض کردم اصولاً در مجموعه مسائلی که در حوزه های ما به عنوان دروس حوزوی و به عنوان معارف دینی و معارف اسلامی، زیر بنای معارف دینی و قواعد کلی، تفسیر، این مجموعه انصافاً بحث حجیت خبر از اهم اباحت است، هیچ بحثی مثل بحث حجیت خبر نیست، بحث حجیت خبر در اصول مثل وجود در فلسفه است مثلاً که اگر کسی منکر شد از حد خودش خارج شده، اصلاً بحث حجیت خبر در اسلام یک تاثیر فوق العاده عجیبی دارد، فوق العاده عجیب، هم به لحاظ اصل حجیت و بعد مسائلی که بعدها پیدا شد و هم به لحاظ حدود حجیت و هم به لحاظ صغریات اصلاً، گاهی می شد مثلاً یک فقیهی برنامه اش این است که فرض کنید مثلاً روایتی که مال محمد ابن سنان است را قبول نکند اما یک جا می آید روایتش را قبول می کند، اصلاً در صغریات هم مشکل دارد، گاهی مرحوم صاحب حدائق به صاحب مدارک اشکال می کند که ایشان به خبر موثق عمل نمی کند، در فلان مسئله به روایت ابن فضال که موثق است عمل کرده، راست است این اشکال هست یعنی این اشکال خاص من اسم بردم می خواهم بگویم خاص صاحب مدارک نیست، تقریباً معظم علما چه سنی و چه شیعه با این مسئله روبرو هستند مثلاً فرض کنید به این که ما افرادی را داریم مثل فرض کنید بخاری که این قدر دقت دارد، از یک شخص خارجی بسیار خبیث مثل عمران ابن حطان حدیث نقل می کند، در این فتح الباری نوشته یک حدیث نقل کرده، دو تا نقل کرده نه یکی، فردی که فوق العاده خبیث است یعنی ببینید از دستش در می رود و لذا عرض کردیم مثلاً این جلد اول فتح الباری یعنی جلد مقدمه اش که پشت جلد شماره صفر زدند، شماره ندارد، یک فصل مشبعی مثلاً دویست سیصد صفحه اش فقط راجع به رجال بخاری است که به آن ها اشکال شده، مثلاً هم فرض کنید مروان ابن حکم، این معروف است، مروان ابن حکم در جنگ جمل به پای طلحه تیر زد و طلحه بر اثر این تیر، حالا البته در روایت دارد اکحل، و لکن

اکحل غیر از پاست، حالا ظاهرا پا بوده به هر حال و این تیر منشا شد که طلحه همین جور خون برود و بر اثر همان تیر مرد یعنی رسماً یکی از عشره مبشره را کشته، قاتل یکی از عشره مبشره است، به اصطلاح خودشان، یک مشکیشان با شیعه این است که چرا سبّ صحابه می کنید، معلوم می شود قتل صحابه اشکال ندارد، سبّ صحابه! خب از مروان ابن حکم نقل می کند، آن وقت در همین فتح الباری جواب می دهد که چطور شده از مروان حکم نقل می کند؟ می گوید برای این که یک روایت هست که امام سجاد علی ابن حسین از مروان ابن حکم نقل کرده است، فعل بخاری را می خواهد توجیه بکند، حالا آن روایت هم نیست، نمی خواهم وارد آن بحث بشوم، یک چیز و قصه خارجی است، آن قصه حضرت سجاد از مروان خبیث، غرض این است شما نگاه بکنید. حتی الان معروف این است که شرط بخاری شدیدتر است اما معذک الان بخاری رجالی دارد که مسلم از او نقل نکرده، منحصر در بخاری است یعنی انسان اگر خوب دقت بکنید این به نحو اشکال نیست، این به این نحو است که بحث خبر خیلی در جامعه اسلامی در تاروپود جامعه فرهنگ اسلامی وارد شده، شدید، نه این که عادی. یک صورت خیلی غیرطبیعی وارد شده، یعنی یک چیز عجیب و غریبی این مسئله وارد شد. حالا گاهی اوقات هم در اوائل نبوده، در اواخر بوده، مثلاً بعد از شیخ طوسی، قبل از شیخ نیست، مبدع این کار مرحوم شیخ است، علی الید ما اخذت حتی تودیهها، عرض کردیم این روایت در بین اهل سنت منحصر در حسن بصری است که آن وضعش معین است، از سمره ابن جندب که آن دیگر خیلی وضع عجیبی دارد با قصه حضرت زهرا یعنی چیز غریبی است، آن هم تازه می گوید روی منبر گفت من روی منبر شنیدم نه این که حدّثه، روی منبر گفت قال رسول الله علی الید ما اخذت، خیلی عجیب است، از زمان شیخ روایت مشهور می شود و علمای شیعه گفتند این روایت مشهور است و نبوی است و جبر سند می شود و إلی آخره یعنی انسان وقتی نگاه می کند اصلاً تعجب می کند بر می گردد حدیث به یک چهره کاملاً منفور که اگر واقعا هم دقت بکنند اصلاً تعجب است لکن خب، ببینید نکته چیست؟ نکته اساسی این است که گاهی اوقات یک حدیث می آید در ارتکازات فقه وارد می شود، همین حدیث لا ضرر را شما در قرن دوم فقها زیاد دارند، قرن سوم که قرن محدثین است برداشتند، بخاری ندارد، مسلم ندارد، حدیث لا ضرر ندارد، حدیث لا ضرر در مسند احمد هست قرن سوم، در مسند عبدالله ابن عباس، مسند قباده احتمالاً مال پسر احمد است، عبدالله، اما در مسند عبدالله ابن عباس هست،

دقت کردید، اینها هست دیگر یعنی ما در دنیای اسلام هیچ موضوعی مثل خبر واحد بحث برانگیز نبوده و انصاف قصه خیلی هم سعی شده، عرض کردم من یک عبارتی را از موضوعات ابن جوزی خواندم، خطاب می کند می گوید شما وضاعین و کذابین حدیث جعل کردید خداوند ما را هم فرستاده که دست شما را باز بکند، دست شما را توضیح بدهیم کذب و دروغ شما را آشکار بکنیم، واقعا این اجمالا هست و در راس آن قصه اصلا این ضروری اسلام است یعنی سرّ ضروری بودن در اسلام همین بود، وجود اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین و لذا هم فرمود إن اللطیف الخیر نبئی أنهما لن یفترقا، یعنی این قرآن و عترت باید تا روز قیامت با هم باشند، در این لحظه ای هم که من خدمتتان نشستم، آنی که می توانست در این جهت تنها راه صحیح که در آن شبهه ای نباشد و معصوم باشد وجود عترتی اهل بیتی بود که این کار را انجام دادند.

علی ای حال کیف ما کان این مسئله تعارض یک مسئله بسیار، البته عرض کردم گاهی اوقات در آن اوائل وقتی بحث خبر مطرح شد یک بحث کلی تری مطرح شد، حدیث ممکن است بیماری هایی پیدا بکند که اصطلاحا علل و علت، معلول بشود، به اصطلاح بیمار بشود، حدیث مشکل پیدا بکند لذا ابوابی را و کتبی را ما اصلا در بین شیعه هم داریم علل الحدیث، علل یکی از علل تعارض بود، یکی از عللی که پیدا می شد همین رساله شافعی اوائل صفحه فکر می کنم ۲۱۰ باشد، باب علل الحدیث، حدود صد و خرده ای صفحه هم بحث کرده، خیلی طولانی است، یک جا هم اختلاف الحدیث، غرضم این است که این رساله الان تقریبا اولین کتاب رسمی در اصول که الان موجود است این است، در صورتی که ما در مسئله تعارض در شیعه قبل از این تاریخ داریم، شافعی هم زمان با حضرت رضاست، حالا یک سال یا دو سال، یا قبل از امام رضا یا بعد از امام رضا وفاتش در مصر است، این کتاب در سال ۱۹۵ به نظر ۱۹۴ نوشته شده و چند بار عرض کردم ادعا می کنند یک نسخه ای در همان زمان ایشان نوشته شده، زمان حضرت رضا که در چاپخانه مصر نگهداری می شود، حالا اخیرا شنیدم نسخه، علی ای حال جزء نفیس ترین کتب دنیای اسلام این است اگر باشد، به خاطر قدمت تاریخی و انصافا من تصاویر کتاب را و اجازات را نگاه کردم انصافا نسخه فوق العاده نفیس و قدیمی است، انصافا فوق العاده نفیس است و فوق العاده سنت اجازه در این مراعات شده، البته اجازاتش از ۳۶۷ و ۳۹۷ از دویست نیست، خیلی بعد است و فکر هم نمی کنم دویست

باشد، فکر می کنم اشتباه شده اما از سالی که اجازه آمده، یکی اجازه داد، بعد بعدی اجازه، بعد بعدی اجازه، خیلی عجیب است این سنت اجازه در کتاب، ما در دنیای شیعه که خیلی کم از این جور داریم، در دنیای اهل سنت هم به این مقدار کم داریم، خیلی عجیب است این نسخه بسیار نسخه نفیسی است، چاپ شده، همین نسخه ای که چاپ شده از روی همین نسخه ای است که ادعا شده خط شافعی است و عجایی هم دارد، عجایب غریبی دارد این نسخه ای که می گویند به خط در زمان خود آن استنساخ شده، کتابت شده.

علی ای حال کیف ما کان در آن جا هم اختلاف دارد، اختلاف حدیث را دارد، این بحث اختلاف حدیث یا علل حدیث یکی از مباحثی است که از همان قدیم مطرح شده و من به عنوان تاریخ اجمالا گفتم چون بعد خواهم گفت، اجمالا عرض کردم در حدیث رسول الله تا آن جایی که ما می دانیم حدیث تعارض نداریم، سوال بکنند از رسول الله که در احادیث شما متعارض است، کلمات شما متعارض است چکار بکنیم نداریم، مثلا پیغمبر فرموده باشد این کار را بکنید، این را چون من باید بعد دو مرتبه بحث بکنم الان اشاره می کنم و آن جا می گذارم، یک حدیثی را نقل کردند ما هم عن رسول الله داریم، آنها هم عن رسول الله نقل کردند، إذا جائکم حدیث لا یوافق کتاب الله فذروه، یا دعوه مثلا، یک چیزی شبیه به این، آنی که موافق کتاب است قبول بکنیم، این را هم دارند، عرض کردم از همان قدیم روی این حدیث بحث شده، در همین رساله شافعی روی این حدیث بحث شده و نوشته که این حدیث اصل ندارد، شافعی این را قبول نکرده، یعنی دقت بکنید از زمان حضرت رضا روی سند این حدیث بحث شده که این حدیث اصل ندارد، بعدها مفصل تر بحث کردند، حتی عده ای مثل ابن حزم و اینها نقل کردند که وضعته الزنادقه، زنادقه این حدیث را به اسم رسول الله پخش کردند، نه این نیست، حالا حقیقت آن حدیث چیست ان شا الله بعد باید توضیح بدهیم و عرض کردم این را از آن زمان بگیرید تا زمان معاصر ما، البانی در کتاب سلسله الاحادیث الضعیفه خودم دیدم اما الان سندش یعنی جزئش و آدرسش در ذهنم نیست، آدرس کتاب البانی در سلسله الاحادیث الضعیفه در یک جلدش چهار تا راه و چهار مصدر برایش آورده و همه را هم مناقشه کرده پس این خیلی لطیف است یعنی از قرن دوم، اواخر قرن دوم این حدیث مورد بحث است تا الان که قرن پانزدهم است، تا همین لحظه ای که الان خدمتتان هستم این محل بحث است و بالاتفاق حدیث را رد کردند، از پیغمبر اکرم، شافعی هم در رساله خودش رد می کند، اگر یک وقتی مایل باشید حالا آن جا رسیدیم

چون ندیدیم اینها از شافعی هم نقل بکنند، من تصادفاً دیشب بود یا امروز بود، داشتم باز رساله را نگاه می کردم چون رساله را نزدیک خودم داشتم، خیلی سعی می کنم نسبتاً نگاهش بکنم، دیدم به مناسبت اختلاف حدیث این را رد می کند، ما جأئنی، می گوید حدیث از انسان مجهولی است قابل قبول نیست. علی ای حال کیف ما کان پس تا این جا آن چه که الان برای ما روشن شد ارزش بحث تعارض که مرحوم نائینی فرمودند در روایات اهل سنت و روایات ما، این روایت قال کثر الکذابين را ما داریم، حالا بحث سندش را هم بعد عرض می کنم چون این از اهل بیت ثابت است اما از رسول الله یکمی شبهه دارد.

بعد ما اولین اشخاصی که راجع به تعارض حدیث که چکار بکنیم را رسماً داریم در کتاب سلیمان بن قیس از امیرالمومنین سلام الله علیه است یعنی این معنایش این است که چون از رسول الله نرسیده این معنایش این است که در زمان رسول الله تعارضی مطرح نبوده، اولین باری که تعارض مطرح است مابین سال یازده که رحلت پیغمبر است تا سال چهارم، این را سلیمان ابن قیس دارد و این قسمت کتاب سلیم در کافی نقل شده، من در توضیح کتاب سلیم عرض کردم کتاب سلیم موجود بوده لکن انتشار کتاب بعد از آمدن آل بویه به بغداد است، بعد از شهرت شیعه یعنی دیگر آن طوق تقیه ضعیف تر شد یک دفعه کتاب مشهور شد و لذا الان در کتاب کافی از سلیم با سند حدیث نقل می کند در این نسخه خود کتاب سلیم نیست، در کافی است اما در خود نسخه کتاب نیست، خیلی عجیب است، این چرا؟ چون این کتاب نسخه ای را که مرحوم کلینی نقل می کند آن نسخه ای است که در قم بوده، در ری بوده، هنوز در دوران کتمان بوده، در دوران تقیه و کتمان بوده، آن نسخه ای که در بغداد مشهور شد این نسخه ای است که در زمان شیخ مفید و اینهاست تقریباً، دیگر آن دوران کتمان برداشته شده. علی ای حال در ذهن من در کافی که این هست، این را که مسلم می دانم که سئل عن اختلاف الحدیث، در کافی مسلم هست، فکر می کنم در اصل کتاب سلیم هم بوده، در این اصلی که اخیراً هم چاپ کردند با تحقیق زحمت کشیدند چاپ کردند در آن جا هم موجود بوده.

پس بنابراین خوب دقت بفرمایید و خیلی عجیب است که امام از راه ترجیح و از این حرف هایی که ما داریم و اشتهر، امام می آید اصلاً اصل مطلب را از یک زاویه واقعی بررسی می کند، می گوید این اختلافی است یک عده ای دروغ گفتند، به رسول الله دروغ گفتند،

.....

عده ای مطلب را درست نفهمیدند، بد نقل کردند، عده ای هم فرق ناسخ و منسوخ را نگذاشتند، بله فرض کنید سال پنجم هجری آمد در مدینه من باب مثال، دید پیغمبر مسح بر خفین کردند، دیگر نبود بعد از نزول مائده که فامسحوا رجليں باید مسح بشود، خفین نباید مسح بشود لذا در بعضی از روایات دارد قبل المائدة عن بعدها، این نکته اش این است، ناسخ و منسوخ را ملتفت نشدند و لذا امیرالمومنین می فرماید تنها راه برای این که این اختلاف برداشته بشود، البته این تعبیر من است، شما افرادی هستید که تمام حدیث رسول الله را مطلعند، دروغ هم نمی گویند، اشتباه هم نمی کنند، ناسخ و منسوخ را می شناسند یعنی خودشان، نفس مبارک خودشان، این را باید از آنها گرفت، راه درستش این است، این را ما داریم، از امام حسن و امام حسین و حضرت سجاد، امام باقر ما حدیث در تعارض نداریم، امام صادق زیاد داریم، معظم روایات ما و مخصوصا شهر روایات ما که مقبوله عمر ابن حنظله باشد از امام صادق است که این تاثیرگذار است، من الان خیلی فهرست وار نقل می کنم و سوالات در زمان امام صادق از تعارض هست اما دقیقا تالیف در این زمان نداریم اما از زمان امام سجاد یعنی قبل از شافعی تالیف در این زمینه داریم یعنی آمدند روایات را جمع کردند و ما در باب اختلاف حدیث حتی در کتاب نوادرالحکمه که از کتاب بسیار مشهور در قم بوده ولو ضعف دارد، اصلا یک بابی دارد باب تعارض الروایات، اختلاف الحدیث، اختلاف به نظرم، حالا عنوان بابش دقیقا در ذهنم نیست و این کتاب در قرن سوم است یعنی این کتاب درست یک قرن قبل از مرحوم شیخ کلینی است یعنی ما خیلی یعنی این کتاب یک چیزی مثلا سی چهار سال، چهل پنجاه سال بعد از شافعی است، این کتاب نوادر الحکمه، البته الان ما نوادرالحکمه را در اختیارمان به صورت کامل نداریم، نمی دانیم در ضمن روایاتی که داریم اگر از این کتاب هست آیا از این باب هست یا نه؟ عرض کردم یکی از علمای زیدیه در قرن پنجم یک کتاب در امامت دارد آنجا می گوید که من این احادیث را از باب اختلاف الحدیث کتاب نوادرالحکمه نقل می کنم، الان هم فقط راه همان است، هشت تا حدیث می آورد در هیچ کدامش در کتب ما نیامده، کلا این روایات نیست، آیا کل باب همین هشت تا بوده؟ این هشت تایش را این آقا نقل کرده؟ آنها را هم ما نمی دانیم. غرض این باب اختلاف حدیث از زمان امام کاظم شروع شده، حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی ما داریم، حضرت رضا را گفتم من الان دقیقا نمی دانم، به نظرم یونس ابن عبدالرحمن را دارد و بعد تا کلینی می آید و بعد تا شیخ طوسی

می آید و این بحث اختلاف حدیث همچنان که در میان اهل سنت گاهی به عنوان علل حدیث است ما داریم اما کلمه تعارض را مثلاً من مخصوصاً امروز مقیداً این بحث اختلاف رساله شافعی را، کلمه تعارض را ندیدم، اصلاً کلمه تعارض را من تا کتاب شیخ طوسی عده را دیدم إذا تعارض الخبران و تقابلاً، تقابل آورده، تعارض و تقابل، مثلاً کتاب مختلف الحدیث مال ابن قتیبه، حدود ۲۷۰، ۲۸۰ است، ایشان هم مختلف الحدیث دارد، تعارض ندارد. دیگر چون من وقت نکردم از این دستگاه ها هم ندارم آقایان مراجعه بکنند کار خوبی است که این اولین بار این اصطلاح تعارض را چه کسی بکار برد؟ آنی که ما داریم یا علل الحدیث است یا اختلاف الاحادیث است، در روایات اهل بیت هم کلمه تعارض را نداریم، در قرآن هم کلمه لو کان من عند الله لوجدوا فيه اختلافاً کثیراً، اختلاف را داریم، ان شا الله بحث روایات را می خوانیم عناوینش هم تاکید می کنیم، عناوینی که در روایات آمده، عنوان تعارض را عرض کردم فقط در یک روایت مرفوعه زراره است که هیچ ارزش علمی ندارد، آنجا هم نداریم، حالا کی آمده؟ در عده شیخ طوسی داریم، قبل از عده کی آمده ان شا الله فردا یک مقداری که معنای تعارض را عرض می کنیم آنجا هم یک توضیحی می دهیم و اجمالاً بحث تعارض روایات یا اختلاف حدیث به تعبیر ما یکی از مباحث بسیار بسیار مهم است، نه فقط این بحث، کل ما يرجع الی الخبر، اصل حجیت خبر، کبرا، ضوابط حجیت، حدود حجیت، اختلاف احادیث تمام اینها جز مباحث مهم است، هم به لحاظ کبرا مهم است و هم به لحاظ صغرا، حالا عجیب این است یعنی به لحاظ صغرا هم فوق العاده مهم است.